



تحت تاثیر تعلق خاطر به شغل پدر [مرحوم مسعود بی بی شهربانویی](#) (مستندساز مشهور دهه ۵۰ و ۶۰ شمسی) به ادبیات و علوم انسانی علاقه مند بودم، اما به جهت مد دوران نوجوانی من که از همه انتظار می رفت دکتر یا مهندس شوندم، در سال ۱۳۷۴ پس از اتمام تحصیلات در رشته ریاضی فیزیک در دبیرستان، قدم به رقابت کنکور مهندسی گذاشتم.

رشته مکانیک گرایش «حرارت و سیالات» دانشگاه «علم و صنعت ایران» نصیب من از شرکت در مسابقه کنکور و انتخاب بین سوالات چهارگزینه ای شد. من، علیچاه شهربانویی، به خاطر خسته بودن از تمرین ۴ ساله برای روز سرنوشت، و عدم علاقه ام به مهندسی، جای کس دیگری را در دانشکده «مکانیک دانشگاه علم و صنعت تهران» اشغال کردم!

من که در دوره نوجوانی داستان های پزشک زاد را می خواندم و غرق در شخصیت های دایی جان ناپلئون بودم، من که برگزیده نخست مسابقات کتابخوانی استان تهران در سال ۱۳۶۴ شده بودم و بارها و بارها کتاب های صادق هدایت را به همراه تقریب تمام کتاب های کتابخانه ی پر و پیمان پدر فقیدم را با اشتیاهی تمام نشدنی برای خواندن دوره کرده بودم، باید به خاطر مکانیک! تمام عشق و علاقه ام را به کناری می نهادم.

من همانقدر که از درک ظرافت ادبی و شعری غرق در شور و شغف می شدم، حل مسائل و درک مفاهیم خشک و پیچیده ی مکانیک و سیالات برایم بی معنی و ملال آور بود. و جالب اینکه اصلن به مدد درصدهای بالای علوم انسانی، به ویژه ادبیات فارسی اجازه ی ورود به دانشگاه را یافتیم؛ البته این هم از آن اتفاقات عجیبی است که تنها در میهن من، «ایران»، روی می دهد.

آری عدم علاقه به دروس مکانیک و حضور اجباری در دانشگاه مرا بیشتر به سمت امکانات فوق برنامه ی دانشگاهی سوق داد و از جمله حضور در سایت کامپیوتر دانشکده. در آن سال ها کم کم حل مسائل مکانیک به کمک کامپیوتر در دانشگاه ها در حال گسترش بود و حتی درسی ۳ واحدی با همین نام نیز در واحدهای تحصیلی گنجانده شده بود. به خاطر همین واحد بود که پای گریزان از مکانیک من به سایت دانشکده باز شد و در زمان کوتاهی، انس با کامپیوتر و سایت دانشکده که برای سایر دانشجویان فرع بود، برای من اصل شد.

در آن روزگار آقای مهندس رستمی که مسؤول سایت دانشکده بود و امروز یکی از دوستان و همکاران نزدیک من است وقتی علاقه ی عجیب مرا دید، به آن جهت داد و مرا تشویق به مطالعه ی اصولی در این زمینه نمود. در کوتاه زمانی به عنوان دستیار ایشان در سایت دانشکده مشغول به فعالیت شدم و این همکاری حدود ۴ سال یعنی تا پایان دوره دانشگاه ادامه یافت. سطح مطالعه و تسلط من در این زمینه به حدی رسید که به تدریس برخی دروس مانند نقشه کشی بوسیله ی کامپیوتر در جهاد دانشگاهی پرداختم.

از آن پس آشنایی با محیط نرم افزارهای گرافیکی، مرا وارد فضای جذاب طراحی و پس از آن تبلیغات نمود. جاذبه ی تبلیغات و بازاریابی برای من، پیوند دوباره با دنیای علوم انسانی بود. در سال های پایانی تحصیلات دانشگاهی مصمم شدم تا در این زمینه مشغول به فعالیت شوم و همکاری با مؤسسه فرهنگی «انسجام» و آشنایی با مقوله ی لیتوگرافی و چاپ افست در لیتوگرافی «مژنتا»، آغازی بود بر این راه.

پس از پایان تحصیلات دانشگاهی و اخذ مدرک مهندسی مکانیک از دانشگاه علم و صنعت، در سال ۱۳۷۹ با همکاری یکی از دوستان شرکت طراحی «آبان» را راه اندازی نمودم که به صورت اختصاصی به مقوله ی طراحی گرافیک و تبلیغات می پرداخت. تجربه ی اندوخته شده در این سال ها و اشتیاق فراوان من به گسترش فعالیت در سایر زمینه های تبلیغات و بازاریابی مرا بر آن داشت تا در سال ۱۳۸۱ یک شرکت مستقل و شخصی به نام «سان» تأسیس نمایم.

همکاری با شرکت ها و سازمان های متعدد در حوزه ی بازاریابی و تبلیغات به عنوان مدیر عامل شرکت سان و یا مشاور مستقل، همچنین [مطالعات مستمر](#) در زمینه ی اصول مدیریت، بازاریابی، تحقیقات بازاریابی، برندینگ و تبلیغات با نگرش کاربردی، عمده فعالیت های من در این سال ها بوده است.